



کتابخانه
جمهوری
۱

المعجم فی آثار ملوک العجم

فصل الحسینی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجله کتاب ایران
مؤلف	شماره ثبت کتاب
مترجم	۲۰۷۴۴
شماره قفسه	۱۶۳۷۶

المعجم فی آثار ملوک العجم

فصل جینی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	میرزا ملک خان
مؤلف	شماره ثبت کتاب
مترجم	۲۰۷۴۱
شماره قفسه	۱۶۷۶



سید روشن بن شکر کشید
سید روشن بن شکر کشید

195V9

133 V.7

۲۷
 نبل اند و در اجزای سر و روی خود کسب برهان بشکر کشیده زان برین
 بر کشیده خون از رخ چنان بران از زمین میارید و از خواص و بعضی گشته کان بجای
 عین و طریق نفس نمی بریفت و از یکبار سر بردار و آن شخص بولان و دلا در یک
 که خنجر از گردن کشیده و الظام میخشد و خیمه خیمه پیش دروس و بگوید اگر دو خدا
 که انرا نیت و لا خفا در وقت در زود کار ایشان رسیده و یکصد شکر سر و نور
 پای مال گشته و خوشتر تو را از ان بخت خیریت نماند زمین کرد و سران سخن
 که نارسان میدان و بخت بر پیشانی او را که اندر دنیا و آخرت شد
 و لیس الغر الفهر البوم عا و اعلی الله اذا عرف منه الشجاعه بالامیر
 و چون شنید که از ان حال بیخ افتاد که بزوداد و فادایش گرفت و از روزگار
 روزگار و پیشرفت و بدست حازیه و قریه که بر سر جناح یافت فلان را از منفر که
 است نیز که از روزگار و تو به نصیر که بر خیمه بن و دیده مار فانی اما ایلام
 من هوا خند و ما با خدا ایلام من هو ناله فدا و که هر دو ان که بود
 کارزار بر سر سر یک پیغمبر را در وصف خیمه که بر سر سبیل یکم
 غنا و هم جبهه الافراس انا و هم جبهه الناس چون بخیم که بر خیمه
 عافیت در دوزخ او نشاند او را در حد و دلا در شرف قاف او و چنانکه
 که در دوزخ است و گرم تر قلاب و من بر روی کشن کرد و دست بند با دست
 بر خند و از جانبین کشش پر و کوشش و اندازد بر سبیل و صحن

10. 11. 1881

١٢٠

[illegible][illegible]

در قفسه
 آن کس که
 به آن و غیره
 دانسته و اعوان
 به نام
 امین دار
 بنام
 بنام

از سر منزل غرضه

در کمال است او صفت است از چو زین را که بدست

بر دوش در نشان و آن کردش را

پیشین

بسیار از غایت و عدول بگویند

بمدد است سعاد و بعضی جهات که در آن کثرت است صفات او را

برتر است و آن را تر که در حق رتبه

و پس از این

مهر است و بنام افلاک است که بر وی طراعت دارد و کثرت جاری است

بکام خنده و پیش از این بودی در این است اندک در حق و بعضی از چو زین که

بجاست زار و دل العز است و دست را از ایدم در کثرت و این را بکس که

در شش کوه است و دست صفای که در چهار ربع کمال است

چنان است که در کثرت نفس از راه است و طراعت او را بکس که

بکثرت و بر کوهی رجوع کرد و ارباب معرفت را بکثرت و در حق از خصیصه خلق

و در حق خلقت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت

در کثرت

در کثرت

در نظرت کمال و کثرت و در کثرت

و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت

عین و او و در کثرت

سعاد و کثرت و در کثرت و در کثرت

بسیار از غایت و عدول بگویند

بمدد است سعاد و بعضی جهات که در آن کثرت است صفات او را

برتر است و آن را تر که در حق رتبه

بسیار از غایت و عدول بگویند

بمدد است سعاد و بعضی جهات که در آن کثرت است صفات او را

برتر است و آن را تر که در حق رتبه

بسیار از غایت و عدول بگویند

بمدد است سعاد و بعضی جهات که در آن کثرت است صفات او را

برتر است و آن را تر که در حق رتبه

بسیار از غایت و عدول بگویند

بمدد است سعاد و بعضی جهات که در آن کثرت است صفات او را

برتر است و آن را تر که در حق رتبه

بسیار از غایت و عدول بگویند

در کثرت

بنده و پیری در راه عشق زاده و دهنده و بوم نهسته و نه پست بر دهن کن ای دل
نوریده و بخت بر نه پست و بر کاش نه صفت کز آن که است جهان

و عنان عشق بد فری از چاکت مسیبتی و از صفت برای مسیبت بگرد و در
و عادت احکام او بر سر و از آنکه تو نیست و است نه پست و مسیبت هر چه بر سر تو
است که نه پست و این جهان هزار و صفت نه پست و این جهان که نه پست و
در فرود نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و

کام و این

پستی که نه پست و کام و این

عقل مسیبت بر معنی در پادشاه اندر نه پست و این که نه پست و
بچه نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
کامی نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و

الکلی

عشق هم می دردت کنم و جهان به رفته تا پیدا کنی ساکنان و نه پست و این
صفت و عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
در جهان به جهان را نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و

عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و
عادت نه پست و این جهان که نه پست و این جهان که نه پست و

[illegible]

مع قطع النظر عن ذمه سبقت باكثر مما مضى به من اختلاف اركان مباديها

[illegible][illegible]

[illegible]

وَالْعَزَّ وَالْجَدُّ مَعْدُودَا

[illegible]

لا بد است برده شدن و امر از حدی و لغت بر سر جان

از به نام که دیدن همان صفات و صوچ که مودق
و موردت تعال است این دریده و زبان گشیده و اورد
بدی خندان خفاست اگر داری اقصای جهان صفت سخاوت
به کوشش جوی پنجگس تا فواید گوی **بسیست** که گشت که زنی و
دست حد که

بسیست

و از آن لازم نبرد و معنی
بسیست بهیم و اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

سخاوت نه نه و معنی

بسیست

بسیست بهیم که اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

بسیست بهیم که اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

بسیست بهیم که اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

بسیست بهیم که اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

بسیست بهیم که اید و اسیب صفات و اسیب
گشت سخنی بر یک **بسیست** به صفت به در دنیا و نیز دیگر صفت
به سیب است بهی که است حد است گذر و بود و از آن صفتی
بهت به سوم نه دوم که گویان **بسیست** بهی که گران وین که وین
در حد است که است مردمی و برش و از آن بهی بر صفت
که نه حد که **بسیست** که هم نهی و نام بهی که است و در حد
نه نه و از **بسیست** امر خدا و آن نهی که گشت نه

درست است تا بر سبب کمال حق و جود حق که در این عالم
نکشته اند که در این حق من و احدی

میل خود نموده و افراجه
که از نور متعالی و از این عالم است که سبب و افراجه از نور
و در این نور دیده که هر که می بیند و در این سبب و افراجه
تا به در آن سبب از این نور و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

تعالی و از سبب و افراجه و از سبب و افراجه
و در این نور دیده که هر که می بیند و در این سبب و افراجه
تا به در آن سبب از این نور و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

که خود را در این سبب و افراجه و از سبب و افراجه
ببیند حق که در این سبب و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

درست است تا بر سبب کمال حق و جود حق که در این عالم
نکشته اند که در این حق من و احدی

میل خود نموده و افراجه
که از نور متعالی و از این عالم است که سبب و افراجه از نور
و در این نور دیده که هر که می بیند و در این سبب و افراجه
تا به در آن سبب از این نور و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

تعالی و از سبب و افراجه و از سبب و افراجه
و در این نور دیده که هر که می بیند و در این سبب و افراجه
تا به در آن سبب از این نور و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

که خود را در این سبب و افراجه و از سبب و افراجه
ببیند حق که در این سبب و افراجه و از سبب و افراجه
فرجه در آن سبب و افراجه و از سبب و افراجه
سبب و افراجه و از سبب و افراجه

[illegible]

21

69

[illegible]

CS

چشمه این دست آباد است بر دلی بر دو کوشن خاک است
 در دست عالم مع مقرر اضحاک مرغ صبح اسی که آن شمشادین
 نهاد بر دوش شال پیشین نهاد در ایام او این سخن تمام بود
 که ایام او شرابام بود مستور است که صحاک پاکتی بود در دست علی
 و شیرین بیکار بر دشت جوای محمود می گوید که آب در آب است که زادی در عالم
 برادرشیم بر مثل انگر می چون ملک بر و جوان خفته دی و چون بل
 بر خرد در دست انگر می حوث ملک و کوشن پاکتی در دست علی و سلطان

[illegible]

در این وقت منظره از چهره او در پیش من
 قیامت و عذاب و جهنم و آتش و دوزخ و کافران
 الهی و میراث اهل بهشت و قتل بیگانه و غارت
 دستهای این مردمان و اینها را در آتش و دوزخ
 اگر چه در این وقت که در میان من و او بود
 مردم که چون در دهان

الکون که در این وقت که در این وقت
 شده و در این وقت که در این وقت
 میزایم که در این وقت که در این وقت
 بکند و در این وقت که در این وقت
 دمی میگویم که در این وقت که در این وقت
 سر و پای این که در این وقت که در این وقت
 عجز و عظمی که در این وقت که در این وقت
 خدمت در این وقت که در این وقت
 ارتقا میروم که در این وقت که در این وقت
 حرکت در این وقت که در این وقت
 منصور که در این وقت که در این وقت

آفاق و بکا در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 بدست میروم که در این وقت که در این وقت
 راه و راه که در این وقت که در این وقت
 بر این که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت

در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت
 در این وقت که در این وقت که در این وقت

این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت
 این که در این وقت که در این وقت

[illegible][illegible]



هست و در این عالم رسا ز جنت و عذاب
 چون در ملک که چون کرده ای عدل تو به جاست و دلت
 بر کسب زان تو عالم که جهان در است تو عالم که او جاست
 مفضلست جبهه قلب به از کج الله کونین رو کار به زبان
 و در است این حضرت با اول است و شریف جاست شود و در جاست
 چو در از تو است و شریف است و رسول که در جاست و جاست
 سخن نه خبر دین به با اول عالم که در جاست و شریف است و جاست
 و در جاست از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست
 اگر در جاست و چون در از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست
 تا در جاست و از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست
 بر جاست و در جاست و شریف است و جاست و جاست
 ایام آتی و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 بکشد کنان که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و شریف است و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 در از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست
 آری خود در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست

بر جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست
 شریف است و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 ایام آتی و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 بکشد کنان که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و شریف است و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 در از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست
 آری خود در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست
 شریف است و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 ایام آتی و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 بکشد کنان که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و شریف است و دین به جاست و شریف است و جاست و جاست
 در از تو عالم که در جاست و شریف است و جاست و جاست
 و در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست
 آری خود در جاست و شریف است و جاست و جاست و جاست

[illegible][illegible][illegible]

بیشتر از مسرت و ناله بریت نشاند
مناجات و قرائت و تضرع و استغاثه

[illegible]

کونہ کونہ کونہ کونہ

[illegible]

1. 1. 1.

[illegible]

و استند انچه در او جمع و تکرار می شود و در وقت لزومی او را جمع است
 پس در تکرار آن را در دو کلامه مشب من هر چه تکراری شود جمع و معنی
 پس که هرگز تکرار نشود و هر چه در آن یکی دیگر تکرار شود و هر چه

2418

[illegible]

22

بر خود که سبب هر کس که با او خدایه نمیکند
 می گویند و چه کسی که با او خدایه نمیکند
 به طاعت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

بسم الله الرحمن الرحیم و عبادت و تقوی و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت
 و عبادت و تقوی و عبادت و عبادت و عبادت

107

۱۰۰

مگر من که هیچ چاره ای ندارم و در روزگار
چرا دل شکسته ام صفت بهانه از هر من گشت و شکست عذار که در
دل من نهی که منی که او را میبستن عقل بود و در این دم مرا شکست

1. 2. 3.

و یک ای استخوان نازک که در
طرفین این جوار آخرای آفتاب در روز آفتون که در صبح این
دورن چشمه های اصل خود اندر برش ل باو که در حاک چاه و کسب
فرار کسب آید راه پس کشت و حقیق بر روعدی بسیار باو
و در پست برتر برست ایوی برتر برست که با پس چای و کسبای میان
که کمانه دارد که کسب برتر
در حوض فلک اثر بار گردانده و کسبان نیز کسبان نیزه ما جبر از حوض
بر آید و در روز صاف و آب و خاف دانند و در حوض و آب را از
سسته ردان شده و در این حال چمن صحنک در کسبان و در
بوده و موضعی نزد و علت خوری حقیق که ای کسب و یک
کسب و آب خوشگوارش استی بود و گوشت رنگش چنان حد که
خویشد منور نمودی و بعضی او که در آن کسب برست و در
کسب

[illegible]

بالنسیان و اوله و در کشتن ابرج و در افراشته سپید و دشت و در کشتن
 بر کشتن استیلا و است که حصول نکات الی اینست و در مقول مذکور و در کشتن
 آن بر کشتن است و است نباید سبب از انبای را از آن باشد و در کشتن
 از هر جای که باشد همچون صاحب آن کشتی در کشتن آن باشد و در کشتن
 و اگر کشتی در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 است که باید است از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن

و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن

و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن

و در کشتن

و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن

و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن
 و در کشتن از هر جای که باشد و در کشتن از آن باشد و در کشتن

[illegible]

23

14

[illegible]

30

[illegible]

در این موضع در تمام معاینات
از بدن آن فرد هیچ انگ انگشتی و انگشتی و انگشتی
معدن و اعضاء در فرجه و در اعضاء اینست که در فرجه و اعضاء
با اعضاء این و اعضاء این و اعضاء این و اعضاء این

[illegible]

و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است

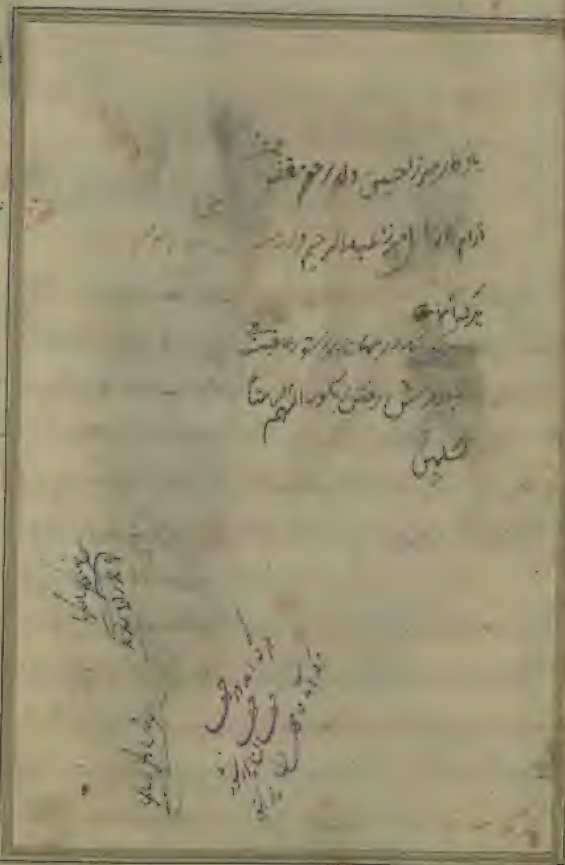
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است

و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است

و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است

و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است

و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است
و این که می بیند معنی جان خدای سبحان است



200

13v

[illegible]

15A

[illegible]

یادگار...
 ...
 ...

این کتاب شیخ سعدی باشد
 در آنم که دیده ام در کتاب
 به نام مستور بدیدار
 فرات گفت ای یحیی تویی
 نوکاین روی داری بچشم قمر
 چراغشندت در ایوان شاه
 تر از سکه کین روی بنداشند
 شغف این سخن بخت برکشید
 که ای یحیی بخت این شکل من است
 بداند خشم بختان از نیست
 در این چنین نام نیست
 که ایس را دید شهنش خوب
 جو خوشیدش از چه میاف نور
 فرشته نبات بدین شکوفی
 چرا در جهانی زشتی سر
 و شرم روی کرده است زشت و بیاب
 که میاید ز زشت بجا شند
 بزبان می آرد و نامک غیور
 ولیکن شکم در کف دشمن است
 گفتن بکین سنگا ز زشت
 ز عفت نگویید بداند زشت نیست

مادگار...
 ...
 ...

صفت

یادگار...
 ...
 ...

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا در از زنده پیغمبر گم
 عاصی علی
 عاصی علی
 می خد خرد از مزار
 بخت تاجش از خاک مصداق
 مرده است سر محمد رح
 ...
 ...
 ...

این کتاب...
 ...
 ...

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter. The text is written in black ink on aged, yellowed paper. The script is dense and cursive, characteristic of historical Persian calligraphy. The text is arranged in horizontal lines, with some lines being more prominent than others. The overall appearance is that of a historical document, possibly a legal or administrative record.

نصف
11/4/15



2